

نقد سکولاریسم بر اساس مکتب علوی علیه السلام

اکرم احمدیان احمدآبادی* / محمد اخوان**

تاریخ پذیرش: ۹۶/۳/۱۷

تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۵

چکیده

با نگاهی گذرا به تاریخ زندگانی پیامبران الهی و با استناد به کلام وحی و سخنان اولیای دین از جمله امیرمؤمنان علیه السلام به راحتی شمول رسالت انبیا در دو قلمرو دنیوی و اخروی قابل اثبات است. مقاله حاضر در صدد پاسخ به این پرسش است که چرا دامنه رسالت دین محدود شده و با حذف بخش اعظم محتوایش، کارایی اش ستانده شده است؟! فرضیه تحقیق آن است که دین اسلام با ارائه طرح و برنامه برای زندگی و معرفی مدل رهبری پیامبر صلی الله علیه و آله، امامان معصوم علیهم السلام و فقیهان واجد شرایط در روزگار غیبت، نافی سکولاریسم است، اما در دوران معاصر افرادی با سر دادن شعار سکولاریسم به دنبال بی‌اهمیت جلوه دادن دین و محدودسازی نقش آن در زندگی‌اند. در این نوشتار ادعا و اثبات می‌شود که سکولاریسم در مکتب علوی علیه السلام مردود و محکوم به فنا است و مبانی اصلی سکولاریسم به دلیل کلی‌نگری و توصیفی بودن خطا پذیرند. از این رو پاسخ‌گوی مناسبی برای نیازهای ضروری بشر نیست. پس نیاز آدمی به دین و تعالیم وحیانی، ابدی خواهد بود؛ زیرا نیازهای وی برای رشد، قرب به خدا و استیفای حقوقش از راه مکاتب بشری و الحادی و یا به کمک دانش محدود آدمی ممکن نیست و تنها اسلام به‌عنوان دین برآمده از دانش نامحدود الهی پاسخ‌گوی نیازهای یادشده است.

واژگان کلیدی

دین، سکولاریسم، آموزه‌های علوی.

ak.ahmadian@yahoo.com

akhavan.mohammad89@gmail.com

*. دانشجوی دکتری دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول).

** . استادیار دانشگاه کاشان.

طرح مسأله

قرآن کریم آنجا که از فلسفه و اهداف بعثت پیامبران سخن گفته یادآور شده است که دعوت به توحید و یکتاپرستی و مبارزه با طاغوت (نحل / ۳۶)، برپایی عدل در شکل گسترده و همه جانبه (حدید / ۲۵)، قضاوت در اختلافات (بقره / ۲۱۳) از اهداف عمومی پیامبران الهی بوده است. بر این اساس دین و نبوت، قلمرو و رسالتی گسترده دارد و همه ابعاد فردی و اجتماعی زندگی بشر را دربر می‌گیرد. با این حال در قرن اخیر، نخست در جهان مسیحیت و سپس در دیگر مناطق جهان، نظریه‌ای مبنی بر محدودیت قلمرو دین (سکولاریسم) گسترش یافت. نظریه مذکور بر آن است که تبیین کند رسالت اصلی دین به قلمرو زندگی فردی و روحی بشر مربوط می‌شود و قلمرو مسائل اجتماعی، خارج از رسالت و قلمرو دین است. هرچند که سکولاریسم پدیده‌ای جدید به نظر می‌رسد، اما قدمت آن مساوی با تاریخ بشریت است؛ چراکه نفس اماره انسان همواره برای کسب لذایذ خود در نزاع با دین و دستورهای الهی بوده است. برای مثال مطابق کلام وحی، دهریون زندگی را در همین دنیا می‌دانستند و طبیعت را مسئول حیات و ممات خود می‌پنداشتند (جاثیه / ۲۴) یا قوم شعیب به خاطر حفظ منافع دنیوی خویش با شعیب علیه السلام بر سر عبادتش به جدال می‌پرداختند (هود / ۸۷)، از این رو، خدای متعال به پیامبرش صلی الله علیه و آله دستور می‌دهد از کسانی که از یاد الهی گریزانند و جز زندگی دنیا را نمی‌خواهند، روی گردان شود (نجم / ۲۹) به عبارت دیگر، رسیدن سابقه سکولاریسم و معارضه با دین به دورترین دوره تاریخ بشر به دلیل سابقه طولانی شرک و الحاد است. پس سکولاریسم بدون عنوان رسمی‌اش تاریخی دراز دارد، اما با نام و عنوان رسمی، نوظهور است. بدین ترتیب، هدف این پژوهش آشکار ساختن نادرستی سکولاریسم در ناکارآمد نشان دادن اسلام است. همان‌گونه که امیرمؤمنان علی علیه السلام در روزگار خود می‌کوشید با جاهلیتی که پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله دوباره جان گرفته بود مبارزه کند، به همین سان آموزه‌های احیاگر علوی علیه السلام اکنون نیز می‌تواند گرایش‌های سکولاریستی و التقاط اسلام راستین با مکاتب الحادی غربی را سرکوب سازد. بنابراین، در این نوشتار سعی بر آن است که از طریق آموزه‌های علوی علیه السلام به‌ویژه بر اساس کتاب ارزشمند نهج‌البلاغه به نقد و بررسی مبانی و پیامدهای اصلی سکولاریسم پرداخته شود و به این سؤال‌ها پاسخ داده شود:

۱. آیا پدیده‌های نوینی چون انسان‌محوری، علم‌گرایی و عقل‌مداری می‌تواند مبنای جدایی دین از دنیا باشد؟
۲. آیا پذیرش اباحی‌گری، تجددگرایی و کثرت‌گرایی دینی، متضمن سعادت آدمی است؟

معناشناسی سکولاریسم

در تعریف «سکولاریسم»^۱ چنین آمده است: اعتقاد به اینکه قوانین، آموزش و امور اجتماعی باید بیش از آنکه بر مذهب استوار باشند، بر داده‌های علمی بنا شوند، به عبارت دیگر، اعتقاد به اینکه دین نباید در سازمان‌های اجتماعی دخالت داشته باشد (Oxford, 2015: 1331). یا بی‌تفاوتی در برابر دین، نفی مذهب، عدم توجه و عدم رعایت آموزه‌های دینی (Webster, 2004: 1123). همچنین سکولاریسم یک نوع سیستم و رفتار یا عملکردی تعریف شده است که اجازه نمی‌دهد دین در امور حکومت تأثیر و دخالت داشته باشد (Longman, 2010: 1574) و نیز اعتقاد به اصالت امور دنیوی، اعتقاد به جدا شدن دین از دنیا (بریحانیان، ۱۳۷۱: ۷۸۰) از معانی سکولاریسم است. بنابراین، سکولاریسم در معنای عام، تقابل دین و دنیا است. سکولاریسم؛ یعنی توجه صرف به امور مادی و دنیوی انسان و هدف نهایی زندگی را آبادانی دنیا پنداشتن، بدون اینکه در رسیدن به این هدف، آموزه‌های دینی و فراطبیعی نقش اساسی داشته باشند.

پیدایش سکولاریسم

داستان سکولاریسم در غرب از اروپای قرون وسطی شروع شد و باید ریشه‌های آن را در این عصر و در دوران تسلط کلیسا بر همه شئون مردم اروپا جستجو کرد. یکی از عوامل مهم ایجاد آن عدم عصمت متون مقدس دینی بود؛ چراکه سبب سلب اعتماد مردم نسبت به آموزه‌های دینی شد. نشر آموزه‌های انحرافی به تدریج، وثاقت متون مقدس را از بین برد، به طوری که امروزه مسیحیان، انجیل را در حدّ متون بشری و بنابراین، خطاپذیر می‌دانند. «توماس میشل»^۲ کشیش و استاد الهیات مسیحی بر این امر تأکید دارد که مسیحیان، عصمت لفظی کتاب مقدس را مردود می‌دانند؛ زیرا معتقدند که خدا کتاب‌های مقدس را به وسیله مؤلفانی بشری نگاشته است (میشل، ۱۳۷۷: ۲۷).

دلیل مهم دیگر در ایجاد سکولاریسم، عدم جامعیت آموزه‌های دینی مسیح بود. دینی که مدعی حضور در عرصه حکومت و سیاست است، می‌بایست حداقل حاوی چند حکم حکومتی و اجتماعی باشد تا دین‌باوران به دلیل اجرای آنها خود را مدعی مشارکت در دولت بدانند و به مقاصد دین؛ یعنی اجرای احکام، حکومت غیر دینی را سرنگون کرده و حکومت دینی تشکیل دهند. «میلر»^۳ مورخ معاصر

1. Secularism.
2. Thomas Michel.
3. Miller McElwee William.

در این باره می‌نویسد: «خداوند مسیح، شریعتی چون شریعت موسی که در هر امر جزئی نیز تکلیفی برای ما معین کند، برقرار نفرموده و قوانینی برای تقسیم ارث و عقوبت مجرمان یا امور دیگر سیاسی که به مقتضیات هر دوره تغییرپذیر است، وضع ننموده است» (میلر، ۱۳۸۲: ۲۹). پس در آیین مسیحیت کنونی و اناجیل موجود، قوانین اجتماعی و حکومتی، موجود نیست. حتی دوری از حکومت و نکوهش از دستیابی به آن توسط مردان الهی مشاهده می‌شود. در اناجیل به نقل از عیسی علیه السلام آمده است: «پادشاهی من در این جهان نیست» (جعفریان، ۱۳۸۸: ۲۶۶). همچنین سخن معروف منسوب به عیسی علیه السلام که فرمود: «آنچه از برای قیصر است به قیصر و آنچه از برای خدا است، به خدا برگردانید» (همان: ۸۹).

این سخنان به خوبی اندیشه مسیحیت را در امتناع از تشکیل حکومت نشان می‌دهد. نتیجه آنکه، طبق عقاید مسیحیان، عیسی علیه السلام نه تنها با کنار کشیدن خویش از عرصه حکومت و اجتماع، بستر مستعدی را برای ایجاد و رشد سکولاریسم در مسیحیت ایجاد کرد، بلکه وی (مطابق اناجیل موجود) با تأیید ضمنی یا صریح حکومت‌های وقت و نهی از برخورد با آنان زمینه پیشروی قطب حکومت در مقابل قطب کلیسا را هموار کرد.

عامل اثرگذار دیگر در ایجاد سکولاریسم، فساد دستگاه دینی مسیحیت (کلیسا) بود. کلیساهای محاکمی داشتند به نام «انگیزسیون» یا «تفتیش عقاید» که قوانین و آیین دادرسی بسیار خشنی را اعمال می‌کردند. «ویل دورانت»^۱ مورخ معروف، معتقد است که آنچه بیش از بی‌نظمی‌های جنسی و سورچرانی ارباب کلیسا بخشش‌ناپذیر بود، همین فعالیت محاکم تفتیش بود (دورانت، ۱۳۵۳: ۵ / ۷۲). از اعمال ناشایست دیگر منسوب به اهل کلیسا، انحرافات جنسی و فسادهای اخلاقی کشیشان و راهبه‌ها و تجمل‌گرایی و ثروت‌اندوزی آنها بود (همان: ۶۷ و ۶۹). چنین رفتارهایی از سوی کلیسا در گسترش بی‌اعتمادی و تنفر مردم نسبت به دین و دین‌داران بسیار مؤثر بود، به طوری که پس از مدتی «فریاد «مرگ بر کشیشان!» شعار همگان گردید» (همان، ۱۳۵۴: ۶ / ۵۵۰).

نفرت از کلیسا به شورش‌های متعددی بر ضد آن منجر شد، تا جایی که از قدرت پاپ کاست و به انزوای کلیسا انجامید. همچنین غرب با ظهور رنسانس و پیشرفت‌های چشمگیر علوم، مکاتب مادی و تجربی را بهترین جایگزین برای دین مسیحیت و به‌عنوان معبود و منجی خویش برگزید.

مبانی اصلی سکولاریسم

سکولاریسم بنیادهای نظری متفاوتی دارد که همگی زاینده شرایط خاص جوامع غربی است و هر

1. Will Durant.

یک گرفتار اشکال‌های معرفتی و پیامدهای ناگوار اجتماعی متعددی است. از این رو، مبانی متعددی را شامل می‌شود که اساسی‌ترین آنها به شرح ذیل است:

یک. اصالت علم^۱

علم مورد نظر در ساینسیسم، دانش تجربی^۲ است؛ نه مطلق معرفت و آگاهی^۳. در قرن نوزدهم میلادی غلبه علم‌زدگی این اندیشه را حاکم کرد که علم قادر است هر شیء یا حادثه یا ساختار را بر حسب قوانین یا اجزا توضیح دهد و نیازی به دخالت خدا نیست. توفیق اعجاب‌انگیز علوم، چشم همه را خیره کرد، به طوری که گفتند وقتی با علم تجربی می‌توان همه مسائل بشر را حل کرد، چه نیازی به دین هست؟ گفتند که همه چیز را باید با پیمانان علم تجربی سنجید و روش این علوم را باید به سایر حوزه‌ها تعمیم داد. رواج علم‌زدگی و تحویل‌گرایی به‌طور روز افزون دین را در معرض تهدید قرار داد و دین‌زدایی از هر سو ترویج شد. در آن جو، مسیحیت سنتی دشمن عقل به حساب می‌آمد و تنها راه رسیدن به خوشبختی را علم می‌دانستند. چنین تصور می‌شد که بشر به صرف علم می‌تواند برای خود بهشتی در زمین بسازد و با علم می‌تواند ریشه شر را از جهان برکند. این تلقی با ظهور بعضی فلاسفه تجربه‌گرا در قرن ۱۹ - ۱۸ میلادی شدت یافت (گلشنی، ۱۳۷۷: ۲۱ - ۲۰). علم‌گرایان، علم را کاملاً زمینی و تهی از ارزش‌های الهی و اخلاقی ساختند. علمی که تنها پروای آن این بود که داده‌های تجربه را مشاهده و شکار کند و تا آنجا که ممکن است در قالب ریاضی بریزد (الیاده، ۱۳۷۵: ۱ / ۳۸۷).

بر این اساس «دیوید هیوم»^۴ خواستار سوزاندن تمامی کتاب‌هایی شد که در آنها از امور فرا تجربی سخن به میان آمده بود (همان، ۱۳۷۴: ۲۲۸). بنابراین، اعتقاد علم‌گرایان بر این اصل بود که هر گونه معرفت غیرتجربی و فراطبیعی از جمله آموزه‌های وحیانی از نظر علمی، بی‌اعتبار است. پس در اداره تمام امور زندگی باید از هر گونه آموزه‌های دینی و آزمون‌ناپذیر دست شست و باید عنان همه چیز را به دست آزمون و تجربه سپرد. از این رو، احساس عدم نیاز به وجود خدا و نادیده گرفتن نقش خدا در اداره امور زندگی و تکیه افراطی بر علوم تجربی از شاخصه‌های اصلی علم‌گرایان و از مبانی سکولاریسم به‌شمار می‌آید.

1. Scientism.
2. Science.
3. Knowledge.
4. David Hume.

دو. اصالت عقل^۱

آموزه‌های غیر عقلی، خشونت‌ها و فسادهای کلیسایی در دوران قرون وسطی، عقل را به نفرت شدید از کلیسا و تعالیم آن واداشت. به طوری که پس از شروع شورش‌هایی بر ضد کلیسا و ظهور عصر رنسانس، عقل رها شده از الهیات دگماتیسم کلیسایی به انتقام از کلیسا سلطه بر تمام امور بشر را به طور مستقل و بدون دخالت وحی به دست گرفت.

«ایان باربور»^۲ از فلاسفه بزرگ معاصر در این زمینه می‌نویسد: «در کفایت عقل، کوچک‌ترین شک و شبهه‌ای نبود و به وحی یا کتاب مقدس نقش تبعی داده شده بود. الهیات مبتنی بر وحی در موضع دفاعی بود» (باربور، ۱۳۶۲: ۷۶).

پیشرفت‌های فراوان علوم پس از عصر رنسانس، این ذهنیت را برای بشر به دنبال آورد که حقایق اساسی عالم را می‌تواند تنها به وسیله علم و عقل کشف کند. عقلی که فعالیت آن محدود به حوزه‌های تجربی و طبیعی بود و امور فراطبیعی را افسانه می‌پنداشت، به همین منظور به قصد تسخیر تمام قلمروهای انسانی با بسیاری از سنت‌ها از جمله باورهای دینی به نبرد برخاسته شد.

برای مثال از «هگل»^۳ فیلسوف آلمانی که بسیاری از مکاتب فلسفه غرب از افکار او الهام پذیرفته، نقل است که می‌گفت: «اصل اساسی دنیای مدرن این است که افراد به دنبال شناختن چیزی باشند که از حیث عقلانی، قابلیت و استحقاق شناخت را داشته باشد» (هابرماس، ۱۳۸۸: ۱۸۹). «کانت»^۴ نیز حقیقی بودن چیزی را تابع میزان اعتبار آن در پیشگاه عقل بشری می‌دانست (همان).

بنابراین، راسیونالیسم^۵ بر برتری عقل و بسندگی آن برای هدایت بشر در همه شئون بشری تأکید دارد. در این نظریه، عقل به تنهایی و مستقل از وحی و پیام آسمانی می‌تواند قانون‌گذاری کند، پس به تنهایی برای سعادت آدمی کافی است؛ به عبارت دیگر، راسیونالیسم عقل را دارای غنا و اصالت و استقلال ذاتی می‌داند و آن را تا جایگاه پیامبران و حتی خدا بالا می‌برد. عقل راسیونالیسمی قابل تسلط و نفوذ در هر امری است. از دیدگاه راسیونالیسم تبعیت از هر مرجعی جز عقل، محکوم است، پس تعبد از اساس، منتفی است!

1. Rationalism.
2. Ian Barbour.
3. Georg Wilhelm Friedrich Hegel.
4. Immanuel Kant.
5. Rationalism.

سه. اصالت انسان^۱

امانیسم نه تنها در صدد بازگرداندن جلال و استقلال ازدست رفته در دوران قرون وسطی به انسان جدید بود، بلکه تلاش داشت تا خود انسان را محور و غایت تمامی آرمان‌ها و دغدغه‌های بشری سازد. با بررسی آثار «هگل» به دست می‌آید که از نظر وی این بشر است که باید به خدا تبدیل شود و الوهیت انسان نه به دلیل وحی و ایمان؛ بلکه به دلیل دانش مطلق است (گارودی، ۱۳۶۲: ۲۳۷).

همچنین یکی از اساسی‌ترین شاخه‌های امانیسم، اگزیستانسیالیسم^۲ یا مکتب «اصالت وجود» است. توجه افراطی به وجود انسانی از ویژگی‌های بارز این مکتب فلسفی است. قانون کلی «ژان پل سارتر»^۳ از مبتکران این فلسفه، دنیا و تاریخ را بر محوریت انسان و بر طبق سلاطین او معنا می‌کند. وی به صراحت می‌گوید: «تا انسان راجع به هر موضوعی اظهار عقیده نکند، آن موضوع و آن حادثه معنای خارجی و مفهوم واقعی پیدا نمی‌کند. پس اگر ما نباشیم و آن حوادث را معنا نکنیم و صورتی به آنها ندهیم، آن حقایق به خودی خود معنا ندارد» (سارتر، بی‌تا: ۴). در مجموع، می‌توان نتیجه گرفت که امانیسم بر این اصول مبتنی است:

۱. انسان، برترین ارزش و مدار همه ارزش‌ها است.
۲. ارزش انسان فقط در بُعد مادی و نفسانی او خلاصه می‌شود.
۳. تفسیر انسان از دنیا است که واقعیت‌های خارجی را معنا می‌بخشد.
۴. هیچ چیز حتی احکام الهی و ارزش‌های اخلاقی حق ندارند که آزادی و استقلال انسانی را محدود سازند.
۵. سعادت و غایت زندگی انسان، تنها در همین دنیا و با رسیدن به امیال نفسانی حاصل می‌شود.

پیامدهای اصلی سکولاریسم

ظهور سکولاریسم پیامدهای زیادی را به دنبال داشته است که مهم‌ترین آنها به شرح ذیل است:

یک. اباحی‌گری^۴

جوهره اساسی لیبرالیسم، نفی تکالیف یا به حداقل رساندن آنها و محدودسازی هرچه بیشتر قوانین،

1. Humanism.
2. Existentialism.
3. Jean-Paul Sartre.
4. Liberalism.



هنجارها و قيود است. در این نظریه، آزادی برترین اصل حاکم بر زندگی بشر است و آن را جز با آزادی نمی‌توان محدود ساخت. در واقع آزادی لیبرالیسم، ترویج اباحی‌گری و عدم پذیرش مسئولیت در قبال شئون انسانی است. آزادی از هر چیز که در مقابل نفس آدمی قرار گیرد!

از نظر لیبرال‌ها، نیل به آزادی کامل دینی، مستلزم دنیوی یا غیردینی ساختن زندگی عمومی است. لیبرال‌ها کلاً در همه جا از جدایی کلیسا از دولت، از آموزش همگانی و غیر دینی، از ازدواج مدنی و قوانین اجازه‌دهنده طلاق دفاع کرده‌اند (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۷). پس روشن است که آزادی مطلق لیبرالی با آموزه‌های دینی در تعارض است؛ بدین جهت به دنیایی کردن دین رو آوردند. «استقلال اخلاق از دین» یکی دیگر از ارزش‌های لیبرالیسم است که اخلاق را ساخته خود انسان و نه دین می‌داند و بر این باور است که دین و آموزه‌های اخلاقی آن نباید آزادی فرد را مقید کنند (آربلاستر، ۱۳۶۸: ۲۵). لیبرال‌ها روی هم‌رفته عقل‌گرا بودند و در نتیجه این امر، آنها آن چیزی را توسعه دادند که می‌توان نگرش دنیوی^۱ به دین نام نهاد. از نظر آنان دین، عقیده‌ای همانند همه عقاید دیگر است که تحمیل می‌شود و کلیسا نهادی خصوصی است و آن را همانند همه نهادهای دیگر باید پذیرفت (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۷).

بنابراین، اباحی‌گری و آزادی مطلق و تجویز بی‌بندوباری از دستاوردهای اصلی سکولاریسم برای بشر بوده است. طبق این دیدگاه هیچ چیز حتی ارزش‌های الهی، حق ندارند آزادی انسانی را محدود سازند. بر اساس این دیدگاه، معیار ارزش‌های اخلاقی، منافع فردی است، نه قانون الهی. از این رو، امروزه اخلاق، قربانی اصلی لیبرالیسم محسوب می‌شود؛ چراکه جهت‌گیری‌های حقوقی و قانونی در جوامع لیبرال بر پایه هوس‌های انسانی بنا شده است، نه احکام الهی! تصویب قانون همجنس‌بازی در برخی کشورها تنها نمونه‌ای از آثار شوم اباحی‌گری برای بشریت است!

دو. کثرت‌گرایی دینی^۲

از پیامدهای سکولاریسم این بود که در قرن ۱۷ و ۱۸ میلادی برخی جامعه‌شناسان و دین‌پژوهان با تعاریف فردی و روان‌شناختی که از دین ارائه دادند، دین را به یک احساس و ذوق شخصی تنزل دادند. از آن جمله می‌توان «فردریک شلایر ماخر»^۳ را نام برد (کاپلستون، ۱۳۸۸: ۷ / ۱۵۶). از پایه‌گذاران و طرفداران دیگر پلورالیسم دینی، «جان هیک»^۴ بود. از نگاه وی، تنها یک راه و شیوه

1. Secular.
2. Religious pluralism.
3. Friedrich Schleiermacher.
4. John Hick.



نجات و رستگاری وجود ندارد، بلکه راه‌های متعدد و متکثری در این زمینه وجود دارند (هیگ، ۱۳۷۸: ۶۹). می‌توان گفت: پلورالیسم دینی، دین‌سوزی دوران معاصر است که کمر به نابودی دین بسته است!

«شلایر ماخر» در انتخاب ادیان توسط انسان‌ها می‌نویسد: «اکثر مردم، صورتی از ادیان موجود را انتخاب می‌کنند که با احساسات‌شان منطبق باشد. با این بیان، همه ادیان به یک میزان، جزئی و شخصی‌اند.» وی همچنین معتقد بود که هیچ چیز، غیر دینی‌تر از انکار کثرت و درخواست وحدت ادیان نیست؛ زیرا با توجه به درجات متفاوت ادراک و استعداد انسان، انواع مختلف دین، همواره امکان‌پذیر است (ریچاردز، ۱۳۸۳: ۷۹ - ۷۸). «جان هیگ» نیز در تأیید نظر «شلایرماخر» به صراحت اعلام می‌دارد که واقعاً نمی‌توان از درستی و نادرستی یک دین سخن گفت؛ زیرا ادیان به معنای جریان‌های دینی - فرهنگی مشخص و متمایز در درون تاریخ انسانی، بازتاب تنوعات انواع انسانی و طبایع و صورت‌های اندیشه هستند (هیگ، ۱۳۷۲: ۲۳۴). مطابق آنچه گذشت، در نظریه پلورالیسم دینی همه ادیان، اعم از بشری و غیر بشری برحق‌اند و ارزش دین تا حد مطابقت با احساسات شخصی تنزل می‌یابد. همچنین دین تا زمانی محترم و مقدس است که با سلیق انسانی سازگار باشد. بر طبق این نظریه خالق دین، هر کسی می‌تواند باشد، خدا یا انسان، اما فقط سلیقه و هوس انسان است که مرجع انتخاب و تعیین صلاحیت دینی است.

سه. تجددگرایی^۱

پیامد دیگر سکولاریسم، تجددگرایی یا مدرنیسم است. سکولاریسم از یک سو شعار دشمنی با سنت‌گرایی را سر می‌دهد و از سوی دیگر مروج و حمایت‌گر نوگرایی است. البته منظور از سنت، بیشتر سنت‌های دینی و ارزش‌های معنوی است که گذر زمان نتوانسته بود آنها را نابود سازد؛ به عبارت دیگر، نوگرایی نوعی سنت‌گزینی است که دربر دارنده نوعی دین‌زدایی است.

از نظر «ژان پل ویلم»^۲ چنین ره‌آوردی از تجددگرایی قابل پیش‌بینی بود. وی می‌گوید: «از آنجایی که نوگرایی به‌عنوان ازهم‌پاشیدگی و اضمحلال دین‌باوری ارزیابی می‌شد، صحبت از «کسوف تقدس در جوامع صنعتی» امکان‌پذیر بود» (ویلم، ۱۳۷۷: ۱۳۳). در این میان، افرادی چون «ولتر»^۳ که از مخالفان شریعت آسمانی و کلیسا بودند، با زیرکی تمام از این فضای ضد سنتی ایجادشده سود بردند، به طوری که آنها عقاید و شعار دینی را به بهانه اینکه با روحیه جدید و دنیای

1. Modernism.
2. John Paul Willem.
3. Voltaire.

مدرن سازگار نیست و مانع پیشرفت است، بی‌اعتبار و بی‌ارزش خواندند (باربور، ۱۳۶۲: ۷۷). پس هدف مدرنیته براندازی سنت‌ها است. از نگاه مدرنیسم آنچه که مربوط به گذشته است، جوابگوی نیازهای دنیای امروز نیست و چون دین، یکی از قدیمی‌ترین سنت‌ها است، مدرنیسم براندازی آن را به عنوان اصلی‌ترین هدف خود قرار داد.

بررسی میدانی در کلام علوی علیه السلام

سکولاریسم در مکتب علوی علیه السلام، باطل است و از قرن‌ها پیش، مبانی و پیامدهای این مکتب به ظاهر نوظهور، در کلام امیرمؤمنان علی علیه السلام به چالش کشیده شده است.

یک. علم

در کلام امام علی علیه السلام بسیار به ارزش علم و علم‌آموزی توصیه شده است. ایشان علم را میراثی گران‌بها می‌دانند: «الْعِلْمُ وَرِثَةٌ كَرِيمَةٌ» (حکمت ۵) و از همین روی، به‌عنوان یکی از اصول مدیریتی به مالک اشتر توصیه معاشرت با اهل علم را می‌فرماید: «وَأَكْثِرْ مُنَازَسَةَ الْعُلَمَاءِ وَمُنَاقَشَةَ الْحُكَمَاءِ» (نامه ۵۳). از طرفی، شناخت علم حقیقی مورد پادشاه الهی است، علمی که با آن پروردگار اطاعت شود و خوش‌نامی پس از مرگ را به ارمغان آورد (حکمت ۱۴۷). علی علیه السلام لازم‌ترین علم برای آدمی را علمی می‌داند که به صلاح دین راه نماید: «أَلْزَمُ الْعِلْمِ لَكَ مَا دَلَّكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ» (آمدی، ۱۳۶۶: ۴۶) و نیز بهترین علم را علمی می‌داند که عامل تعالی آدمی شود: «خَيْرُ الْعِلْمِ مَا أَصْلَحَتْ بِهِ رَشَادَكَ» (همان).

به هر روی، در دین اسلام معیار مفید بودن علم، رسیدن به شناخت و رضای الهی و خدمت به بندگان خدا است. علمی متعالی که کاملاً هماهنگ با فطرت موحد و نوع دوست بشریت است و چنین علمی نور و عبادت محسوب می‌شود. در غیر این صورت، علم جز گمراهی و تباهی برای آدمی نخواهد بود. در همین راستا امام علیه السلام، اقسام علم را به فطری و اکتسابی تقسیم می‌کند و علم اکتسابی را در صورتی که هماهنگ با علم فطری باشد، مؤثر می‌داند: «الْعِلْمُ عِلْمَانِ مَطْبُوعٌ وَمَسْمُوعٌ وَلَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ» (حکمت ۳۳۸). از نکات بسیار مهمی که در این سخن وجود دارد، هماهنگی و هم‌سوئی علم اکتسابی با علم فطری است. حرکت در خلاف جهت فطرت و طبیعت انسان، مساوی با ظهور اختلال‌های فراوان است. بروز انواع بیماری‌های روحی و جسمی در دنیای مدرن در اثر پیشرفت علم اکتسابی و تکنولوژی خلاف فطرت و طبیعت انسانی و نتیجه غفلت از این اصل مهم است.

افزون بر این، علم جز در سایه ایمان به آبادانی نمی‌رسد: «بِالْإِيمَانِ يُعْمَرُ الْعِلْمُ» (خطبه ۱۵۶).



علم، بشر را در رسیدن به هدف سرعت می‌بخشد و ایمان است که هدف را برای انسان تبیین می‌کند. علم بی‌ایمان سر از اهداف پوچ و تخریبی در خواهد آورد، ولی علم در کنار همزاد خود، ایمان آرامش می‌یابد و نویدبخش سعادت‌مندی برای بشر است. به همین دلیل امام علیه السلام می‌فرماید: «حکمت را هر کجا که باشد فراگیر، گاهی حکمت در سینه منافق است و بی‌تابی کند تا بیرون آمده و با همدانش در سینه مؤمن آرام گیرد» (حکمت ۷۹). از طرفی، علم بشر با محدودیت روبه‌رو است. بنابراین، خطاپذیر است و پاسخ‌گوی کاملی برای نیازهای آدمی نمی‌باشد، اما فقط علم وحیانی است که نامحدود و از اشتباه به دور است. امام علی علیه السلام قرآن را جامع علوم و پاسخ‌گوی هر مشکلی می‌داند: «بدانید که در قرآن علم آینده و حدیث روزگاران گذشته است، شفا‌دهنده دردهای شما و سامان‌دهنده امور فردی و اجتماعی شما است» (خطبه ۱۵۸). همچنین می‌فرماید: «آگاه باشید! کسی با داشتن قرآن نیازی ندارد و بدون قرآن بی‌نیاز نخواهد بود» (خطبه ۱۷۶). از دیدگاه علوی علیه السلام دین اسلام دینی کامل و کتاب قرآن، جامع علوم و معارفی است که انسان را از غیر آن بی‌نیاز می‌سازد و در تمام دوران، پاسخ‌گوی نیازهای بشری است؛ چراکه قوانینش زوال‌ناپذیر است (خطبه ۱۹۸).

دو. عقل

محور اصلی سخنان امام علی علیه السلام همواره در تأیید عقل و ردّ خردگریزی است. ایشان ارزشمندترین بی‌نیازی را عقل می‌داند: «إِنَّ أَعْيَى الْعَقْلِ» (حکمت ۳۸). به طور کلی در کلام ایشان عقل، منبع تمام خیرات است. البته منظور، عقل سالم است؛ زیرا چه بسا عقل اسیر فرمانروایی هوس می‌شود: «وَكَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَى أَمِيرٍ» (حکمت ۲۱۱). از همین رو است که امام علیه السلام از خفتن عقل به خدا پناه می‌برد: «نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ» (خطبه ۲۲۴).

از نگاه توحیدی، عقلی مطلوب و سالم است که در خدمت تعالی بشر باشد و تنها در این صورت است که عقل به قضاوت منصفانه می‌پردازد و نیز با تحقق شرایط دیگر به حقایق جهان هستی دست می‌یابد و گرنه انسان آلوده‌ای که ملکات حیوانی، انسانیت او را تباه کرده است، از دسترسی به عقل حقیقت‌جو و نیز از خود حقیقت محروم است. از اینجا روشن می‌شود که صاحبان مکتب‌هایی که دین را امری خرافه می‌دانند و عقل را در برابر آن به کار می‌گیرند، نمی‌توانند از عقلی کارا برخوردار باشند و از آن به شکل مطلوب بهره‌مند شوند؛ چون دین الهی، اشخاص را به مدراج انسانیت می‌رساند و استعدادهای آنان را شکوفا می‌کند و جدایی از دین به هیچ وجه با انسانیت سازگار نیست (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۵۲ - ۵۱). پس ادیان الهی در عقلانی کردن جامعه

بشری نقش به‌سزایی داشته‌اند. اصولاً ادیان وحیانی، عقل و تفکر را شالوده معرفتی دین‌داری و خداپرستی می‌دانند. امیرمؤمنان علی علیه السلام در سفارش به فرزندش امام حسن علیه السلام هیچ عبادتی را همچون تفکر در آفرینش الهی نمی‌داند: «لَا عِبَادَةَ كَالْتَّفَكْرِ فِي صَنْعَةِ اللَّهِ» (طوسی، ۱۴۱۴: ۱۴۶). همچنین ایشان بر نقش تعیین‌کننده پیامبران در شکوفا ساختن عقول بشر به‌عنوان یکی از اهداف بعثت انبیا تأکید می‌فرماید: «يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ» (خطبه ۱). پس عقل آدمی از ارزش معرفت‌شناختی والایی برخوردار است و به‌همین دلیل، شریعت به بهره‌گرفتن از آن توصیه فرموده است، اما در درک پاره‌ای از حقایق، از قبیل شناخت ذات خدا، مسائل مربوط به غیب، روح، ملائکه، بیان احکام الهی و مانند اینها ناتوان است. امیر کلام در سرتاسر نهج‌البلاغه بر ناتوانی عقل در درک این‌گونه مسائل اشاره دارد، چنان‌که فرمود: «خدا، عقل‌ها را بر حقیقت ذات خود آگاه ساخته، اما از معرفت و شناسایی خود باز نداشته است» (خطبه ۴۹). امام علیه السلام در این کلام ضمن اینکه به عجز عقل در شناخت کُنّه ذات خالق هستی اذعان دارد، اما آدمی را در شناخت پروردگار، ناتوان نمی‌داند؛ چراکه «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (خطبه ۱)، پذیرش و ایمان به توحید، در ابتدا مستلزم شناخت و درک خالق هستی است.

افزون بر این، امام علیه السلام در راستای اثبات ناتوانی‌های عقل، ضعف و حیرت عقل بشر را در آفرینش موجود کوچکی چون پشه یادآور می‌شود (خطبه ۱۸۶) و درک انسان را نیز از حقایق موجود در پدیده‌های هستی ناقص می‌شمارد (خطبه ۱۶۵). ایشان در جایی دیگر، عقل بشر را در شناخت امور اسرارآمیزی چون روح و فرشته مرگ به چالش می‌کشد و با پرسش‌های متوالی و با سیر منظم منطقی، محدودیت و عجز عقل را به انسان یادآور می‌شود: «آیا هنگامی که فرشته مرگ به خانه‌ای در آمد، از آمدن او آگاه می‌شوی؟ آیا هنگامی که یکی را قبض روح می‌کند، او را می‌بینی؟ بچه را چگونه در شکم مادر می‌میراند؟ آیا از راه اندام مادر وارد می‌شود؟ یا روح به اجازه خدا به سوی او می‌آید؟ یا همراه کودک در شکم مادر به سر می‌برد؟ پس آن کس که آفریده‌ای چون خود را نتواند وصف کند، چگونه می‌تواند خدای خویش را وصف نماید؟!» (خطبه ۱۱۲).

بنابراین، عقل فقط یکی از ابزارهای شناخت است و چون محدود و خطاپذیر است، با وجودی که باید از آن بهره برد، نباید بدان اصالت داد. اصالت دادن به عقل، کوتاه‌فکری و انحراف بزرگی است که خسارت زیادی را به‌بار می‌آورد، چنان‌که به‌روشنی مشاهده می‌شود که بسیاری از مفاسد اخلاقی و اجتماعی دنیای مدرن از قوانین مورد تصویب مجامع قانون‌گذاری سر برآورده است که هر روز به فسادها، جنایت‌ها و جنگ‌های متعددی دامن می‌زنند.

در هیچ دینی چون اسلام به ارزش انسان و عزت و کرامت اخلاقی او تأکید نشده است. در گفتار ائمه اطهار علیهم‌السلام و امیرمؤمنان علیه‌السلام ارزش انسان بالاتر از جهان و برابر با بهشت است (حکمت ۴۵۶) و زیان کارترین افراد کسانی معرفی شده‌اند که خود را به دنیا بفروشند (خطبه ۳۲) و ملاک دانایی انسان با میزان شناخت انسان از خویشتن ارزیابی می‌شود (خطبه ۱۰۳).

به‌طور کلی با نظر به مجموع منابع و مآخذ دین اسلام، این یک حقیقت ضروری است که محور اصلی دین اسلام، عبارت است از انسان در حیات معقول، که هدف آن به ثمر رسیدن شخصیت او در حرکت به سوی ابدیت است. (جعفری، ۱۳۷۵: ۱۳۷)؛ یعنی اسلام، مکتب انسان‌ساز است و مکتبی است که هدف آن به کمال رساندن شخصیت انسانی در پرتو تعالیم وحیانی است. به اعتراف اسلام‌شناس ژاپنی «ایزوتسو»^۱ در تعالیم ادیان آسمانی به‌ویژه اسلام، پس از مسأله خدا، «انسان» محوری‌ترین مسأله به‌شمار آمده و آفرینش جهان، فرستادن پیامبران و نزول کتاب‌های آسمانی برای رسیدن او به سعادت نهایی‌اش صورت گرفته است (ایزوتسو، ۱۳۶۱: ۹۲).

از سوی دیگر، طبق کلام وحی انسان که خود را بی‌نیاز باید، طغیان می‌کند (علق / ۷ - ۶). امام علی علیه‌السلام نیز در این باره می‌فرماید: «انسان آنگاه که بر پای خویش استوار ماند، گردن‌کشی آغاز کرد و روی از خدا گرداند و در بیراهه گام نهاد، در هواپرستی غرق شد و برای به‌دست آوردن لذت‌های دنیا تلاش فراوان کرد و سرمست شادمانی دنیا شد» (خطبه ۸۳). به‌همین دلیل، در قرآن و روایات بر این نکته تأکید شده که انسان جدای از وحی، زمینه سقوط خویش و دیگران را فراهم می‌سازد و گذشته از محروم ساختن خود و دیگران از سعادت ابدی، زندگی دنیایی را نیز به فساد و تباهی می‌کشاند. از این‌رو، قرآن انسان را جز در شرایطی که خود را تحت تعلیم و تربیت الهی قرار دهد، در زیان و اهل شقاوت می‌داند (عصر / ۳ - ۲)، به‌همین دلیل، علامه جعفری معتقد است: انسان‌ها در زندگی سکولاریسم تا حد دندان‌های ناآگاه ماشین سقوط می‌کنند و باید بشریت از این نظریه روی برگردانده و شخصیت آدمی را از این مهلکه نجات بدهد (جعفری، ۱۳۷۸: ۵۴ - ۵۳). به‌عبارت دیگر، انسان، هویتی خدایی دارد که از او نشأت گرفته و به سوی او بازمی‌گردد: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره / ۱۵۶)؛ یعنی حقیقت و هویت او عین ربط به خدا و تسلیم خدا شدن، عین بازیافتن خویش و سعادت نهایی است. حال آنکه، امانیسم با اصالت دادن به حیات دنیوی و نیازهای مادی و با جدا کردن انسان از خدا باعث خودفراموشی و نیل آدمی به انانیت و درنده‌خویی شده است.

1. Toshihiko Izutsu.

چهار. آزادی

به دلیل استعداد و قابلیت‌های متعالی که همه انسان‌ها از بدو تولد دارند، آنها دارای کرامت ذاتی‌اند (اسراء / ۷۰). در تعالیم اسلامی تأکید فراوان شده است که انسان‌ها کرامت ذاتی خویش را پاس دارند و با عزت نفس زندگی کنند و از ذلت‌پذیری، اتکا به دیگران و پیروی از هواهای نفسانی بپرهیزند تا از مقام رفیع انسانی خویش دور نگردند. تعبیر امیرمؤمنان علی علیه السلام در تبیین حقیقت آزادی، بسیار جامع و بلیغ است: «نفس خود را از هرگونه پستی باز دار، هرچند که تو را به اهداف رساند؛ زیرا نمی‌توانی به اندازه آبرویی که از دست می‌دهی، بهایی به دست آوری. برده دیگری مباش که خدا تو را آزاد آفرید» (نامه ۳۱).

از جمله نکاتی که در بیان آن بزرگوار - با همه کوتاهی و گزیدگی‌اش - بدان‌ها تصریح شده، عبارتند از:

۱. منشأ آزادی انسان، تکوینی و آزادی موهبتی الهی است.
۲. خود انسان باید نگهبان گوهر حریت خویش از دستبرد رهنزان آزادی باشد.
۳. برخلاف بسیاری از حقوق، حق آزادی حتی توسط خود فرد قابل اسقاط یا انتقال به غیر نیست. آدمی حق ندارد به استناد آزادی، آزادی خویش را پایمال کرده، تن به ذلت دهد؛ زیرا آزادی به‌عنوان موهبتی الهی، امری قدسی و فراطبیعی است و اضاعه آزادی، گویی تغییر خلقت، تبدیل سنت و تخلف از مشیت الهی است.
۴. نفس انسانی گران‌بهاتر از همه چیز است و هیچ چیز هرگز با این عطیه الهی برابری نتواند کرد.
۵. دین و آزادی، قرین و ظهیر یکدیگرند و نه رقیب و حریف هم و کسی نمی‌تواند به نام دین، آزادی را سلب یا با نام آزادی، دین را نفی کند؛ زیرا هر دو موهبتی فطری و عطیه‌ای الهی‌اند (رشاد، ۱۳۷۹: ۱۱۹ - ۱۱۸).

امیرمؤمنان علی علیه السلام، «اهل آزادی» را کسانی می‌داند که شرایط بندگی خدا را رعایت کنند (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۱۹۹) و از نظر ایشان هر که در این شرایط کوتاهی ورزد، درواقع خود را به بردگی کشانده است (همان: ۳۳۵). از این‌رو، امیرمؤمنان علیه السلام همواره رسالت خود را در این می‌دید که با آزاد کردن مردمان از بندهای اسارت و ذلت و نجات بخشیدن آنان از زنجیرهای بردگی و با فراهم آوردن وجوه مختلف آزادی، مردمان را هدایت کند (خطبه ۱۵۹). اندیشه توحیدی علوی علیه السلام همواره با یادآوری مقام عبودیت انسانی و اختیارات محدود بشر، در پی شناساندن آزادی واقعی انسان که همانا آزادگی از هرچه غیر خدا و گردن نهادن به بندگی خداست، می‌باشد (خطبه ۲۱۶).

بنابراین، آزادی موهبت الهی است که از منشأ خالق هستی به انسان واگذار شده و «عالی‌ترین و بلکه منحصرترین وسیله شایسته برای ترقی و اعتلای شخصیت است، نه هدف مطلق برای زندگانی» (جعفری، ۱۳۸۶: ۶۴). پس هرگز نباید از نقش ابزاری آن غفلت شود؛ چراکه به تخریب شخصیت می‌انجامد. افزون بر این آدمی حق ندارد به بهانه آزادی خویش، حقوق و آزادی‌های دیگران را نادیده بگیرد و حتی اجازه ندارد به بهانه آزادی خصوصی درمورد خویشتن هر عملی را مرتکب شود و کرامت انسانی‌اش را تباه سازد. از طرفی دین، آزادی واقعی و سازنده را در پرتو عبودیت الهی تعریف می‌کند، که به دنبال آن حقوق و اخلاق محترم می‌گردند، اما سکولاریسم با ترویج اباحی‌گری به حاکمیت هرچه بیشتر هواهای نفسانی و خودخواهی‌های آدمی دامن زد و کرامت انسانی را متزلزل ساخت!

پنج. کثرت دینی

قرآن در آیات بسیاری، به صراحت کثرت‌گرایی دینی را رد می‌کند: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران / ۱۹) و معتقدان به دیگر ادیان را زیان‌کار معرفی می‌نماید: «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (همان / ۸۵). به همین دلیل، «قرآن، هرگز کلمه دین را به صورت جمع ادیان نیاورده است. از نظر قرآن آنچه وجود داشته است، دین بوده، نه ادیان» (مطهری، ۱۳۷۵: ۳۹). از سوی دیگر در روایات، تبیین حق با اسلام و قرآن و ولایت تطبیق داده شده است. برای نمونه به نقل از امیرمؤمنان علیه السلام، پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ سؤال از «حق» فرمود: «حق، تنها اسلام و قرآن و ولایت علی علیه السلام است» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۵ / ۳۸۳). در روایت دیگری نیز آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دین خدا، واحد است و تعدد بردار نیست. خدا نیز واحد است و شریکی ندارد و دین خدا اسلام است» (همان: ۹ / ۳۳۷). امیرمؤمنان علیه السلام در سخنان خویش، همواره بر جامعیت و حجیت دین اسلام و قرآن تأکید می‌ورزید (خطبه ۱۵۸ و ۱۸۳). ایشان به صراحت، دین برگزیده خدا را اسلام معرفی می‌کند (خطبه ۱۹۸) و اسلام را بالاترین شرافت می‌داند (حکمت ۳۷۱). حال آنکه پلورالیسم دینی همه ادیان با مبانی مختلف را برحق می‌داند، حتی اگر آن دین، غیر الهی باشد. این نظریه بر اساس کلام علوی علیه السلام کاملاً مردود است؛ چراکه فرمود: «دو دعوت به اختلاف نرسد، جز اینکه یکی باطل باشد» (حکمت ۱۸۳). از دیدگاه علی علیه السلام همه چیز بر حق نیست؛ بلکه حقی است و باطلی است و برای هر کدام طرفدارانی است: «حَقٌّ وَبَاطِلٌ وَلِكُلِّ أَهْلٍ» (خطبه ۱۶).

«جان هیک» از پایه‌گذاران اصلی پلورالیسم به‌خوبی بر این امر واقف بود که اسلام با پلورالیسم دینی، موافق نیست. او اعتراف می‌کند: «در اسلام باور محکم و قاطعی نسبت به این امر وجود دارد

که محمد ﷺ خاتم پیامبران است و خدای متعال از طریق قرآن، دین حق را که شامل همه ادیان و مکمل آنها است، به انسان نازل نموده است. پس یک مسلمان ضمن اینکه به سایر ادیان ابراهیمی دست دوستی داده، این احساس در او وجود خواهد داشت که وحی قرآنی از موقعیت بی‌نظیری برخوردار است. قرآن قاطعانه‌ترین، آمرانه‌ترین و آخرین حرف خدا است که همه باید بدان گردن نهند و چنین اعتقادی، مبین و مؤید پذیرش بدون قید و شرط پلورالیسم دینی نیست» (هیگ، ۱۳۷۸: ۲۵۱ - ۲۵۰).

دوران بعثت پیامبر ﷺ، دوران پایان بخشیدن به پراکندگی‌های فکری و مذهبی و دوران شروع وحدت دینی بود؛ زیرا سلسله نبوت به واسطه وجود مبارک ایشان ختم گردید (خطبه ۱). پس با ظهور دین اسلام به تمام بهانه‌های پلورالیسم دینی پایان داده شد. از این رو، حضرت علی ﷺ در نهج‌البلاغه پس از معرفی جامعیت قرآن و اسلام، حجت را برای همیشه بر همگان تمام و می‌فرماید: «هر کس جز اسلام دینی را انتخاب کند به یقین شقاوت او ثابت و پیوندش با خدا قطع و سقوطش سهمگین خواهد بود و سرانجامش رنج و اندوهی بی‌پایان و شکنجه‌ای پر درد است» (خطبه ۱۶۱). بنابراین، کثرت‌گرایی دینی به معنای حقانیت همه ادیان به هیچ وجه مورد پذیرش دین اسلام نیست؛ گرچه در جوامع اسلامی، پیروان ادیان آسمانی همگی رسمیت اجتماعی دارند و در چارچوب قوانین اسلامی دارای حق حیات و فعالیت هستند.

شش. سنت

روابط اجتماعی و سیاسی در هر جامعه‌ای به شدت متأثر از سنت‌های جاری در آن جامعه است. زنده ساختن و پابرجا نگاه داشتن سنت‌های نیک، بهترین راه رشد و تعالی مردمان است، جامعه گرفتار در بندهای خرافات و اعتقادات بی‌بنیاد و آداب و رسوم منحط و اخلاق و سلوک خلاف کرامت و عزت از رشد باز می‌ماند و به تعالی انسانی و ایمانی راه نمی‌برد (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۳: ۱۱۴). به همین دلیل، علی ﷺ یکی از امور واجب بر رهبر جامعه را زنده کردن سنت‌های نیکو می‌داند (خطبه ۱۰۵) و یکی از اهداف مهم تشکیل حکومت اسلامی را احیاء اقامه و حفظ سنن و حدود الهی تعریف می‌کند (خطبه ۱۳۱) و یکی از معیارهای سنجش بهترین و بدترین بندگان خدا را در ارتباط با موضوع «سنت‌ها» و «بدعت‌ها» معرفی می‌فرماید (خطبه ۱۶۴). همچنین حفظ سنن نیکو یکی از اصول مهم مدیریتی است که امام ﷺ در عهدنامه مالک اشتر بر آن تأکید می‌ورزد (نامه ۵۳).

افزون بر این، امام ﷺ در وصیت به فرزندش، حفظ و اقامه سنت‌های نیکو را در راستای تقوا و انجام واجبات الهی قرار داده و انجام آنها را از محبوب‌ترین بخش‌های وصیت خویش می‌داند (نامه ۳۱)؛

چراکه پیروی از روش نیکوی گذشتگان که به پشتوانه تجارت ارزشمند و صرف وقت زیادی حاصل گردیده است، در مدیریت و استفاده بهینه از سرمایه‌های مادی و معنوی عمر، بسیار مفید خواهد بود. از طرفی دیگر، امام علیه السلام هشدار می‌دهد: «هیچ بدعتی در دین ایجاد نمی‌شود، مگر آنکه سنتی ترک گردد، پس از بدعت‌ها بپرهیزید و با راه راست و جاده آشکار حق باشید. نیکوترین کارها سنتی است که سالیانی بر آن گذشته و درستی آن ثابت شده باشد و بدترین کارها آنچه که تازه پیدا شده و آینده آن روشن نیست» (خطبه ۱۴۵) مطابق این کلام، فرورفتن در فتنه‌ها، در راستای ترک سنن نیکو و پذیرش بدعت‌ها است. سنت‌های نیکو آن قدر اهمیت دارد که امام علیه السلام آنها را در گروه بهترین کارها قرار می‌دهد. همچنین معیار سنت نیکو اثبات درستی آن در طول زمان و عدم ضدیت آن با آموزه‌های توحیدی است. علی علیه السلام همواره در جهت اصلاح فرهنگی اهتمام می‌ورزید و با سنت‌های جاهلی مبارزه می‌کرد، برای مثال وقتی مردم شهر آنبار را دید که در پس و پیش وی می‌دوند و آن را احترام به پادشاهان خویش می‌دانند، مردم را از این سنت بی‌فایده و مشقت‌بار منع کرد (حکمت ۳۷).

از جمله سنت‌هایی که تجددگرایی به‌شدت با آن مخالف است، دین و سنت‌های اولیای دینی است، اما طبق کلام علوی علیه السلام این سنت‌ها از بهترین‌ها است، که باید از آنها پیروی کرد (خطبه ۱۱۰). سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عامل کمال و رشد است: «سُنَّتُهُ الرُّشْدُ» (خطبه ۹۴)؛ در همین راستا، امام علی علیه السلام سنت اهل بیت علیهم السلام را نیز عامل تعالی می‌داند: «سُنَّتْنَا الرُّشْدُ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۳۵۳).

از وصایای مؤکد امیرمؤمنان علیه السلام درباره خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، عدم شرک به خدا و حفظ سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود (خطبه ۱۴۹). تأکید بر نفی شرک و نیز حفظ سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در کنار یکدیگر، نشان‌دهنده اهمیت بالای حفظ سنن نیکو به‌ویژه سنن اولیای الهی است. طبق کلام علوی علیه السلام کتاب خدا و سنت اولیای دین، معیار سنجش حق از باطل است (خطبه ۹۱) و گروه باطل گروهی هستند که پیرو سنت‌های دینی نیستند و راه و روش آنها با آموزه‌های توحیدی هماهنگی ندارد (خطبه ۱۷۶). بنابراین، از منظر جهان‌بینی توحیدی از جمله مکتب علوی علیه السلام پس از ارزیابی سنت‌ها، باید آداب و سنن نیکو را محترم شمرد و آنها را حفظ کرد؛ چراکه حفظ و اقامه سنت‌های نیکوی گذشتگان، عامل برکات مادی و معنوی فراوانی است و جزء اصول مهم مدیریتی و حکومتی است که در راستای تقوا و عمل به واجبات الهی قرار دارد و از بهترین سنن، سنت‌های دینی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام هستند که چراغ هدایت، میزان تشخیص حق و عامل رشد و سعادت فرد و جامعه‌اند.

هفت. ولایت دینی

خدای متعال خالق علی الاطلاق است: «أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِنْشَاءً وَابْتَدَأَهُ ابْتِدَاءً» (خطبه ۱). پس مالک علی الاطلاق است: «إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئاً وَلَا نَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَتْنَا» (حکمت ۴۰۴)؛ یعنی مالکیت، اصالتاً و بالذات از آن خدا است و مالکیت انسان به صورت عرضی و تبعی از سوی خدا است. پس تنها خدا ولی مطلق است: «إِنَّمَا صَدَرَتِ الْأُمُورُ عَنِ مَشِيئَتِهِ» (خطبه ۹۱) بنابراین، ریشه ولایت در خالقیت است؛ یعنی چون خدا خالق مطلق است، ولایت اصالتاً از آن او است و همه موجودات عالم، تحت ولایت تکوینی الهی هستند.

از سوی دیگر، در جهان بینی توحیدی دنیا بهترین محل برای سعادت است و مسیر آخرت از مسیر دنیا می‌گذرد (حکمت ۴۶۳). پس دنیا به خودی خود اصالت ندارد، بلکه خلقت دنیا و آفرینش انسان به دنبال هدفی است و هدف آفرینش اطاعت و عبادت و بندگی الهی است: «وَلَا تُتَالُ مَرْصَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ» (خطبه ۱۲۹) و در راستای هدف‌مندی خلقت و به منظور نیل به بندگی الهی، خدای متعال رسولانی را به سوی خلقش فرستاد و با بعثت آخرین نبی، سیر اکمال دین و ارسال رسل پایان یافت، اما جریان دین در عالم در قالب زنجیره امامت و حجت‌های الهی ادامه پیدا کرد: «رسول اسلام ﷺ در میان شما مردم جانشینانی برگزید که تمام پیامبران گذشته برای امت‌های خود برگزیدند؛ زیرا آنها هرگز انسان‌ها را سرگردان رها نکردند و بدون معرفی راهی روشن و نشانه‌های استوار از میان مردم نرفتند» (خطبه ۱).

از همین روی است که خدای متعال امر می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء / ۵۹). اولو الأمری که امیرمؤمنان علی علیه السلام در مورد جایگاه والای ولایت آنها می‌فرماید: «شما مردم به وسیله ما از تاریکی‌های جهالت نجات یافته و هدایت شدید و به کمک ما به اوج ترقی رسیدید. صبح سعادت شما با نور ما درخشید» (خطبه ۴).

بنابراین، از خالقیت و مالکیت الهی به ولایت تکوینی الهی می‌توان رسید و از ولایت تکوینی خدا و هدف‌مندی آفرینش دنیا و انسان، به ولایت تشریحی (یعنی استقرار شریعت در عالم و مجریانی برای اجرای احکام شریعت در آن) می‌توان دست یافت. پس ریشه ولایت دینی؛ ولایت تکوینی است و پذیرش ولایت مطلقه الهی، مساوی است با پذیرش نصب الهی پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام و نائبان ایشان؛ یعنی پذیرش ولایت تکوینی الهی، مساوی است با پذیرش ولایت دینی. به عبارت دیگر، محور بودن ولایت الهی به عنوان روح حاکمیت اسلامی است که ولایت معصوم و فقیهان از

این ولایت الهی سرچشمه می‌گیرند و مصالح مردم در ولایت دینی و مدیریت الهی در راستای احکام الهی در نظر گرفته می‌شود؛ زیرا خدای متعال خالق موجودات است و به زیان مخلوقاتش حکم نمی‌کند، از این‌رو مردم‌سالاری (دموکراسی) در نگرش توحیدی و ولایت دینی به هیچ روی اصل و مطلق نیست، بلکه فقط ولایت الله، اصل و مطلق است و حکومت و ولایت بر جان و مال مردم، بالعرض از سوی خدا و به اذن او است و این تفاوت ماهوی مدیریت اسلامی با سایر مدیریت‌ها است.

هشت. چالش با سکولاریسم و الحاد

انسانی که جهل و ناتوانی‌اش در سیطره به علوم عالم و آفرینش پایان‌ناپذیر است (خطبه ۱۸۶)، چگونه می‌تواند ادعا کند که با قدرت محدود خود خواهد توانست سعادتش را تضمین کند؟! «ای انسان! چه چیز تو را بر گناه جرأت داده و در برابر پروردگارت مغرور ساخته؟ و بر نابودی خود علاقه‌مند کرده است؟» (خطبه ۲۲۳). انسان باید در پرتو عمل به وحی الهی به کمال واقعی برسد و گرنه هلاکتش قطعی است. با پذیرش دین الهی و پیروی از احکام کتاب آسمانی راه روشنی پیش‌روی انسان باز می‌شود. به‌خصوص با ایمان به سرآمد ادیان، «اسلام» (آل عمران / ۱۹) مصون‌ترین و مطمئن‌ترین مسیر در رسیدن به سعادت بر آدمی گشوده می‌شود و تمام نیازهایش از طریق قرآن پاسخ داده می‌شود: «وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (نحل / ۸۹). پس با تمسک به کتاب وحی می‌توان در جهت سعادت گام برداشت، اما تفسیر معارف و حیانی در تخصص هر کسی نیست و نمایندگانی الهی باید این علوم را تبیین کنند، چنان‌که امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «از قرآن بخواهید تا سخن گوید، که هرگز سخن نمی‌گوید، اما من شما را از معارف آن خبر می‌دهم» (خطبه ۱۵۸). بنابراین، با پیروی از امامان معصوم علیهم السلام به شایستگی می‌توان از نور هدایت قرآن بهره‌مند شد و از سرگردانی نجات یافت؛ به‌عبارت دیگر، رمز رستگاری، پیروی از عترت پیامبر خاتم صلوات الله علیه است، چنان‌که فرمود: «ای مردم! چرا سرگردانید؟! درحالی‌که عترت پیامبر شما در میان شما است، آنها زمامداران حق و یقین‌اند، پیشوایان دین و زبان‌های راستی و راستگویانند. پس باید در بهترین منازل قرآن جایشان دهید و همانند تشنگانی که به‌سوی آب شتابانند، به‌سویشان هجوم ببرید» (خطبه ۸۷).

حاصل آنکه، انسان به‌دلیل پیچیدگی‌های جسمی و روحی و به‌دلیل محدودیت در قدرتش به‌تنهایی نمی‌تواند راه سعادت را بییماید. پس باید از سوی خالقش که نیروی برتر عالم است شیوه صحیح زندگی‌اش تبیین شود. خالق هستی، دین اسلام و کتاب قرآن را کامل‌ترین و بهترین عامل

هدایت بشر معرفی کرده است و امامان معصوم علیهم‌السلام را به‌عنوان مفسران قرآن و هادبان مسیر هدایت برگزیده است که تبعیت از آنان انسان را از گمراهی می‌رهاند و رستگاری دنیا و آخرت آدمی را تضمین می‌شود، اما امروزه سکولاریسم با تکیه بر قدرت محدود بشری و با دور ساختن انسان از مسیر وحیانی هدایتش و با نگاهی تنگ‌نظرانه و محدود، آدمی را فقط در چارچوب دنیا و نیازهای حیوانی‌اش تعریف می‌کند و صرفاً در پی آبادانی دنیای مادی بشر است. حال آنکه، نگاه دینی به انسان، نگاه ارزشی است، نه ابزاری. نگاه متعالی است، نه مادی. در جهان‌بینی توحیدی، آبادانی دنیا و آخرت هر دو ملاک است و هر که در پی آخرت باشد، خدا امور دنیایش را کفایت می‌کند: «مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ» (حکمت ۸۹).

نتیجه

از رهگذر بررسی موضوع نکاتی چند به‌دست می‌آید:

۱. سکولاریسم با به حاشیه راندن دین در زندگی و با جایگزینی مدیریت نفسانی و با تکیه بر قدرت علم و عقل بشری، به‌جای قدرت و مدیریت الهی، انسان را به‌تدریج به خودفراموشی مبتلا ساخت. در چنین شرایطی دین یک امر فردی و رابطه شخصی بین انسان و خدا و یک امر سلیقه‌ای گشت.
۲. به کلی‌نگری و توصیفی بودن علم و به‌دلیل محدودیت عقل در درک امور فراطبیعی، علم و عقل به‌طور کامل پاسخ‌گوی نیازهای بشری نخواهند بود و به‌تنهایی در تحصیل سعادت وی کافی نیستند. پس به ذات دارای ارزش و استقلال نمی‌باشند و نباید غایت به‌شمار آیند، اما اگر در سایه تعالیم وحیانی قرار گیرند، بهترین وسیله برای کمال انسانی‌اند و در این میان فقط آموزه‌ها، آداب و مناسک دینی هستند که به‌دلیل اتصال به سرچشمه بیکران وحیانی شایستگی رفع نیازهای اساسی بشر را دارند.
۳. دین و صراط مستقیم نزد خدا فقط اسلام است. پس تعدد دینی از نگاه دینی مردود است؛ هرچند که از دیدگاه اسلامی، پیروان تمامی ادیان در چارچوب قوانین اسلامی از کلیه حقوق اجتماعی برخوردارند.
۴. از نگاه توحیدی، آزادی واقعی به‌معنای رهایی از هرچه غیر خدا تعریف می‌شود. افزون بر این، در جهان‌بینی الهی سنت‌های نیکوی گذشتگان بسیار ارزشمند هستند و باید آنها را پاس داشت، به‌ویژه باید اهتمام جدی بر حفظ سنن دینی و روش اولیای الهی نمود.



۵. باید توجه داشت که سکولاریسم به دنبال انتقام‌جویی از مسیحیت تحریف‌شده و تحت فشار فساد کلیسایی قرون وسطی در غرب زاده شد، از این رو انطباق آن در مورد دین اسلام که دارای قوانین فردی و اجتماعی جامع می‌باشد، جهل و جفای بزرگی است.

۶. ولایت مطلق، فقط از آن خدا است و نظام حکومتی مورد تأیید خدا، ولایت تشریحی برآمده از ولایت تکوینی است، ولایت تشریحی که مجریان آن را پیامبران، امامان معصوم علیهم السلام و فقیهان واجد شرایط تشکیل می‌دهند و هدف آن سعادت دنیوی و اخروی آدمی است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، گردآوری سید رضی، ترجمه محمد دشتی، مشهد، سنبله، ۱۳۸۶.
- آریلاستر، آنتونی، ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۶۸، چ ۲.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غررالحکم و دررالکلم، تحقیق مصطفی درایتی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
- ایزوتسو، توشیهیکو، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۱.
- باربور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲.
- بریجانیان، ماری، فرهنگ اصطلاحات فلسفه و علوم اجتماعی، ویراسته بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
- جعفری، محمدتقی، ایده‌آل زندگی و زندگی ایده‌آل، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری، چ ۷، ۱۳۸۶.
- _____، سکولاریسم یا حذف دین از زندگی دنیوی، تلخیص محمدرضا جوادی، تهران، دفتر نشر فرهنگ، چ ۲، ۱۳۷۸.
- _____، فلسفه دین، تهران، مؤسسه فرهنگی اندیشه، ۱۳۷۵.
- جعفریان، رسول، انجیل نادر شاه‌ی (متی، مرقس، لوقا، یوحنا)، ترجمه میرزا مهدی خان استرآبادی، تهران، نشر علم، ۱۳۸۸.
- جوادی آملی، عبدالله، نسبت دین و دنیا، تحقیق علیرضا روغنی، قم، اسراء، چ ۵، ۱۳۸۷.
- دلشاد تهرانی، مصطفی، تفسیر موضوعی نهج البلاغه، قم، دفتر نشر معارف، چ ۱۲، ۱۳۹۳.
- دورانت، ویلیام جیمز، تاریخ تمدن، ترجمه ابوطالب صارمی، چ ۵، تهران، اقبال، چ ۲، ۱۳۵۳.
- _____، تاریخ تمدن، ترجمه فریدون بدره‌ای، چ ۶، تهران، اقبال، چ ۲، ۱۳۵۴.



- رشاد، علی اکبر، *دموکراسی قدسی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۷۹.
- ریچاردز، گلین، *رویکردهای مختلف به پلورالیسم دینی*، ترجمه رضا گندمی نصرآبادی و احمد رضا مفتاح، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، چ ۲، ۱۳۸۳.
- سارتر، ژان پل، *اصول فلسفه اگزیستانسیالیسم*، ترجمه پزشکیور، بی جا، انتشارات شهریار، بی تا.
- شاپیرو، جان سالوین، *لیبرالیسم معنا و تاریخ آن*، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۰.
- طوسی، محمد بن حسن، *الأمالی*، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.
- کاپلستون، فردریک چارلز، *تاریخ فلسفه*، ترجمه داریوش آشوری، ج ۷، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۵، ۱۳۸۸.
- گارودی، روژه، *در شناخت اندیشه هگل*، ترجمه باقر پرهام، تهران، آگاه، ۱۳۶۲.
- گلشنی، مهدی، *از علم سکولار تا علم دینی*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار*، ج ۹ و ۳۵، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چ ۲، ۱۴۰۳ ق.
- مطهری، مرتضی، *وحی و نبوت*، تهران، صدرا، چ ۹، ۱۳۷۵.
- میشل، توماس، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۷۷.
- میلر، ویلیام مک الوی، *تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران*، ترجمه علی نخستین، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲.
- هابرماس، یورگن، *دگرگونی ساختاری حوزه عمومی (کاوشی در باب جامعه بورژوازی)*، ترجمه جمال محمدی، تهران، نشر افکار، چ ۳، ۱۳۸۸.
- هیک، جان، *فلسفه دین*، ترجمه بهرام راد، تهران، الهدی، ۱۳۷۲.
- _____، *مباحث پلورالیسم دینی*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، تیان، ۱۳۷۸.
- ویلم، ژان پل، *جامعه‌شناسی ادیان*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، تیان، ۱۳۷۷.
- الیاده، میرچا، *دین‌پژوهی*، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، ج ۱، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵، چ ۲.
- *Longman Dictionary of Contemporary English*, Italy, Rotolito Lombarda, 2010.
- *Merriam Webster's Collegiate Dictionary*, U. S. A, Massachusetts, 2004.
- *Oxford Advanced American Dictionary*, New York, Oxford University Press, 2015.